



كد خبر : 10340161



تاريخ انتشار : ۱۳۹۶/۱۲/۵ ۱۳:۲۱

تفسير سوره مجادله جلسه 21 (1396/12/05)

JW Player

دانلود فايل صوتي

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

{إِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۹)  
إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ (۲۰) كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَيْنَ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۲۱) لَا  
تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ  
أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ  
خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ \* (۲۲)}

در بخش پایانی سوره مبارکه «مجادله» که در مدینه نازل شد فرمود گروهی به نام منافق با بیگانه‌ها پیوندی داشتند که این منافقین نه از مؤمنین محسوب می‌شدند نه از آن بیگانه‌ها و تمام گزارش‌های داخلی را به آنها منتقل می‌کردند و توطئه آنها را هم برای دوستان خود طرح می‌کردند. اینها کسانی‌اند که تحت ولایت شیطان‌اند - چه بدانند و چه ندانند - شیطان در اینها نفوذ کرده. اینکه انسان در خود وسوسه‌ای می‌بیند يك امر وجودی است و هیچ امر وجودی خودبه‌خود و تصادفی یا شانسی به بار نمی‌آید، يك؛ موجودی بدون سبب یافت بشود، این دو؛ عامل پیدایش این وسوسه‌ها یقیناً يك موجود خاصی خواهد بود، این سه؛ اگر این گرایش‌ها و این خاطرات به حق دعوت کرد اینها از راه فرشته‌ها هستند که الهاماتی دارند {الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا} [1] و مانند آن که این از بحث فعلی بیرون است، اگر به طرف شرّ و فسوق و عصیان دعوت می‌کنند حتماً از شیطان است. اگر کسی تحت ولایت باشد این وسوسه قوی است؛ لذا خدا فرمود شیطان بر اینها مستحوذ است؛ یعنی مستولی است. این گروه مرزبندی کردند دین خود را از دین خدا جدا کردند، دین آنها همان بود که مشرکین يك دینی داشتند، ملحدین يك دینی داشتند، {لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ} [2] دین حق که نبود. اینها در نبرد با خدا هستند که فرمود: {كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَيْنَا أَنَا وَرُسُلِي} عمده توضیح این آیه 21 است که اگر کسی به جنگ با خدا مبادرت کرد یعنی چه؟ درباره يك عده فرمود: {الَّذِينَ يُخَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ} [3] درباره رباخوار فرمود: {فَأُذِّنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ} [4] جنگ با خدا، عداوت با خدا فرض دارد یا فرض ندارد؟ فرضی است محال، نه تنها مفروض محال است؛ زیرا اگر تمام هویت انسان سرباز خداست که در بیانات نورانی حضرت امیر این بود فرمود: «أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ وَ جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ وَ صَمَائِرُكُمْ عُيُونُهُ وَ خَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ» [5] فرمود تمام پیکرهای شما سربازان الهی هستند؛ دست شما، پای شما، گوش شما، حرفی می‌زنید رسوا می‌شوید، جایی می‌روید رسوا می‌شوید، کاری می‌کنید رسوا می‌شوید، اگر دست و پای ما سرباز اوست فرض ندارد که ما درباره خدا به محاربه بپردازیم، یقیناً این محاربه و عداوت به احکام او برمی‌گردد. اگر تمام هویت ما سرباز خداست، آن وقت جنگ با خدا یعنی چه؟ چون قدرت ما، اراده ما، هویت ما، ماهیت ما، خواسته ما همه تحت قهر اوست، فرض ندارد، نه اینکه مفروض محال باشد فرضش محال است، برای اینکه این هم سرباز باشد، هم محارب، این جمع دوتا ضد است. بنابراین اگر گفته شد: {الَّذِينَ يُخَارِبُونَ} یا {فَأُذِّنُوا بِحَرْبٍ}؛ یعنی با حکم خدا در جنگ هستند، نه با ذات اقدس الهی. احتجاجات هم همین‌طور است اگر کسی خواست - خدای ناکرده - با فکر خودش علیه دین احتجاج کند؛ یعنی غلبه فکری نه غلبه نظامی، غلبه فرهنگی، مناظره فرهنگی که با خدا طرف بشود و خدا را - معاذ الله - محکوم کند این هم فرض ندارد؛ البته با احکام خدا، با ظواهر آیات خدا ممکن است در اثر اینکه آشنا نیست به مبارزه برخیزد؛ اما با خود ذات اقدس الهی ممکن نیست.

پرسش: انسانی که به خودش بدی می‌کند گویا الان دارد با خودش جنگ می‌کند.

پاسخ: بله، با خودش؛ اما نه با خدای خود. ما يك خود داریم که امانت الهی است، يك خود تحمیلی داریم که در اثر استحواذ شیطان پیدا شده است. ممکن است انسان با خودش یعنی با آن هویت اصلی

خود به مبارزه برخیزد، چون دو چیز هستند؛ مثلاً شهوت با عقل درگیر شود این جهاد فرض دارد، غضب با عدل درگیر بشود این جهاد داخلی است این کاملاً فرض دارد و واقعاً هم هست؛ یعنی بین شهوت و قلب ما، بین غضب و عقل ما در بخش انگیزه، آنجا که جای اراده و اخلاص و تبت است، وهم و خیال ما در بخش اندیشه آنجا که جای علم است اینها با هم می‌جنگند. اگر وهم و خیال بر عقل اندیشور پیروز شد خروجی آن همان سیزده قسم مغالطات است و اگر شهوت و غضب بر عقل عملی که «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ» [6] پیروز شد نتیجه آن کفر و فسوق و عصیان است، این فرض دارد، چون دو چیز هستند؛ یعنی شهوت یک چیز است عقل چیز دیگر است و نفس باید اینها را کنترل کند و آن توان را ندارد؛ اما کلّ این مجموعه سربازان الهی هستند؛ لذا جنگ با خدا فرض ندارد اگر هست جنگ با احکام خداست؛ حتی احتجاج‌ها، استدلال‌هایی که انسان می‌خواهد انجام بدهد این استدلال‌ها در برابر خدا نیست در برابر احکام خدا، آیات خدا، اقوال انبیا (علیهم السلام) اینهاست و گرنه احتجاج انسان در برابر ذات اقدس الهی فرض ندارد، زیرا هویت و اندیشه انسان سرباز خداست؛ لذا اینکه فرمود: {كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَيْنَ أَنَا وَرُسُلِي} این ناظر به آن بخش‌های فعلی خداست.

در بخش پایانی سوره مبارکه «مجادله» در برابر آن قومی که {اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ} شدند «حزب الشیطان» و شدند «خاسر»، {أَلَا إِنَّ جَزَبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ} که مفید حصر است برای اینکه هم ضمیر فصل آمده، هم خبر معرفه ذکر شده؛ مثل اینکه بگوییم: «زیدٌ هو القائم» درباره مردان الهی هم که «حزب الله» هستند، آنجا هم حصر آمده؛ یعنی پایان همین سوره یعنی پایان آیه 22 دارد: {أَلَا إِنَّ جَزَبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ} مثل اینکه بگوییم: «زیدٌ هو العادل»، اینها چه کاره می‌باشند؟ چطور به این مقام می‌رسند؟ فرمودند اولاً اینها در جریان محبت و دوستی اینها غیر خدا و آثار خدا و افعال خدا و احکام خدا و اولیای الهی را دوست ندارند {لَا تَجِدُ قَوْمًا} که این جمله در محلّ نصب است تا صفت برای «قوم» باشد {لَا تَجِدُ قَوْمًا} که {يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ} به مبدأ و معاد ایمان دارند {يُؤَادُونَ مَنْ خَادَ اللَّهُ وَ رَسُولَهُ} چون فرمودند: {إِنَّ الَّذِينَ يُخَادُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ} کسانی که مؤمن به خدا و قیامت هستند هرگز کسی را که مرزبندی کرده از دین خدا فاصله گرفته هرگز به او علاقه‌ای ندارند {يُؤَادُونَ مَنْ خَادَ اللَّهُ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ}؛ آن کسانی که مرزبندی کردند و از دین خدا فاصله گرفتند {أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ}.

یک بیان نورانی از حضرت امیر (سلام الله علیه) است در نهج/البلاغه که در صدر اسلام برادر، برادر را می‌کشت، پدر، پسر را می‌کشت، پسر، پدر را می‌کشت چون یکی مسلمان بود یکی کافر، فرمود وقتی اسلام آمده دیگر مرز جدا شد. [7] اینها نسبت به آنها دلبسته نیستند این گروه در برابر آن گروه، آنها {اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ} بودند، اینها کسانی هستند که {كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَتَدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ} اینها «کتاب الله» را به همراه دارند، خدا در دل اینها ایمان را تثبیت کرد، مکتوب کرد، نوشت، «کتاب و تثبت» یک نامه الهی در دل اینهاست، حالا باید توضیح داده شود که این نامه الهی چیست؟ آن «روح الله» ی و روح الهی و «روح منه» چیست؟ اینها دو چیز هستند، یک؛ آیا این روحی که خدا عطا

می‌کند غیر از روح دیگری است که ظاهر بیان سیدناالاستاد هست که روح جدایی است به انسان داده می‌شود، [8] دو. فرمود: {أَوَلَيْكَ كِتَابٌ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ} ایمان را خدا در دل‌های اینها ثبت کرد {وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ} یک روح است که ذات اقدس الهی به هر انسانی داد که فرمود: {نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي} [9] این «نفخ» غیر از تأیید است این «أَيَّدَ»؛ یعنی قوت، قدرت، یک روح تقویتی است که خدای سبحان انسان را با آن روح تأیید و تقویت می‌کند، نه نفخ بکند، روح نفخی نیست که انسان بشود زنده، روح تأییدی است که بشود قوی {حُدُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ} [10] و مانند آن، {وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ} آن‌گاه پاداش آن هم این است که {وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ} از آن به بعد معنا کردنش خیلی سخت نیست. اینکه در پایان سوره مبارکه «فجر» فرمود: {يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً} [11] با این جمله توجیه می‌شود هم خدا از آنها راضی است، زیرا تمام کارهای اینها به دستور خداست، هم اینها از قضا و قدر الهی و آزمون‌های الهی راضی هستند چه در سراء چه در ضراء، اگر کسی هم در سراء هم در ضراء، هم در بلا هم در رفاه خوشحال باشد راضی باشد نه صابر، صابر یک حساب دیگر است. آن‌که می‌گوید: «پسندم آنچه را جانان پسندد» [12] این راضی بودن یعنی خوشحال بودن نه صابر بودن. «صبر» آن ماده تلخ است، آن گیاهی که تخم و عصاره آن تلخ است آن را می‌گویند «صَبْر» و چون صبر، تحملش دشوار است انسان با دشواری و تلخی قبول دارد؛ اما این در کام او شیرین باشد خوشا به حال او! این خیلی بالاتر از مقام صبر است. اگر کسی بپسندد بگوید یقیناً این به حال من نافع است، این به مقام رضا رسیده است هم به قضا و قدر الهی راضی است می‌گوید: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا» [13] هم خدا از اینها راضی است، چون هر کاری می‌کنند به دستور خداست. تازه اینها بین راه می‌باشند؛ یعنی کسی که {رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ} شد، {وَرَضُوا عَنْهُ} شد و به تعبیر آیه پایانی سوره «فجر» {رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً} شد و {الْمُطْمَئِنَّةُ} شد تازه در راه هست، برای اینکه از این به بعد به او می‌گویند برگرد، بیا، اگر به مقصد رسیده بود که دیگر جا برای رجوع نداشت {يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ} [14] در حالی که این سه وصف را داری: یک {الْمُطْمَئِنَّةُ} هستی، {رَاضِيَةً} هستی، {مَرْضِيَّةً} هستی، این سه عنصر را داری حالا بیا بالا! از این به بعد او را می‌برند معلوم می‌شود هنوز در راه هست، چون اگر به مقصد رسیده بود دیگر {ارْجِعِي} نداشت تازه این نزدیک است این مقدار را به عنایت الهی رفته، از آن به بعد دیگر او را می‌برند. این {ارْجِعِي}؛ یعنی بیا! پس {رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَرَضُوا عَنْهُ}؛ یعنی به تمام قضا و قدر الهی راضی است و تمام کارهای او هم مرضی خداست؛ اما چطور می‌شود انسان به اینجا برسد؟ اگر کسی به غیر خدا دل نبسته است این گرایش خودش را به کجا گره زده؟ به هر حال انسان دارای یک محبت و گرایشی هست به کجا گره زده؟ انسان همان‌طوری که ترس دارد، رجا و امید دارد، عداوت و محبت هم دارد این محبتش به کجا گره خورده؟ آنها را که دوست ندارد کسی که {حَادُّ اللَّهِ وَرَسُولُهُ} دوستی‌اش را به کجا گره زده؟ حالا اگر کسی تمام دوستی خود را به یک جا گره زده کل دوستی خود را به یک جا گره زده، آن وقت چیزی نمی‌ماند که به دیگری بدهد. اگر کسی تمام سرمایه خود را به زید داد، دیگر چیزی ندارد به عمرو بدهد.

در سوره مبارکه «شوری» آن‌جا مشخص شد که مؤمن آن است که تمام دوستی خودش را یکجا بده به اهل بیت، نه اینکه آنها را دوست داشته باشد آنها را خیلی‌ها دوست دارند. شما کسی را در ایران می‌شناسید که حسین بن علی (سلام الله علیهما) را بشناسد، قمر بنی‌هاشم را بشناسد و به او علاقه نداشته باشد؟ اینکه چنین آدمی پیدا نمی‌شود و این کافی نیست. آیه 23 سوره مبارکه «شوری» که قبلاً ملاحظه فرمودید این بود: {ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى} من همین را می‌خواهم. اکثری ماها عمل ما چه بدانیم چه ندانیم برابر این است که این {فِي الْقُرْبَى} را مفعول واسطه می‌گیریم برای مودت {إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى}، {فِي الْقُرْبَى}، «فاء» حرف جرّ، «الْقُرْبَى» مجرور، این جار و مجرور متعلق است به «المودة» تا ظرف، ظرف لغو باشد. این کف محبت است، این را خیلی‌ها دارند این مشکل را حلّ نمی‌کند. آن که مشکل را حلّ می‌کند این است که ما این ظرف را ظرف لغو نداریم ظرف مستقر بدانیم. اگر از ما سؤال کردند این آیه را ترکیب بکن باید رویمان بشود که بگوییم این {فِي الْقُرْبَى} متعلق به «المودة» نیست این ظرف، ظرف لغو نیست:

هر ظرف که آن حال، صفت یا خبر است \*\*\* البته بدان لغو که او مستقر است

این {فِي الْقُرْبَى} متعلق است به «المستقرّة»؛ «إِلَّا الْمَوَدَّةَ الْمُسْتَقَرَّةَ فِي الْقُرْبَى» اگر تمام مودت ما به اهل بیت وابسته شد دیگر ما چیزی نداریم به دیگری بدهیم این را از ما می‌خواهند. با دیگری رفت و آمد داریم، ما با کفار خرید و فروش داریم؛ اما ذره‌ای علاقه نداریم مگر علاقه لازم است؟ پول می‌دهیم جنس می‌گیریم، جنس می‌دهیم پول می‌گیریم. اگر ما یکجا همه علاقه را دادیم به خاندان پیغمبر، آن وقت چیزی نداریم به دیگری بدهیم. اگر «المستقرّة» را ما پذیرفتیم که صفت باشد برای مودت و این {فِي الْقُرْبَى} متعلق به «المستقرّة» باشد، کلّ مودت ما یکسره برای اینهاست «إِلَّا الْمَوَدَّةَ الْمُسْتَقَرَّةَ فِي الْقُرْبَى» که این نتایج فراوانی دارد حالا گوشه‌ای از آن در بیست میلیون اربعین و فلان و فلان از آن‌جا ظهور می‌کند این جنگ هشت ساله را هم او پیش برده. مستحضرید این پرچم سه رنگ نه در جنگ جهانی اول مشکل خودش را حلّ کرد، نه در جنگ جهانی دوم، در هر جا به هر حال آمدند هر چه خواستند گرفتند؛ اما پرچم یا زهرا هم این پرچم سه رنگ را حفظ کرد، هم خودش را حفظ کرد، هم کشور را حفظ کرد، هم ذره‌ای به بیگانه نداد. حالا ممکن است زید یا عمرو مشکل داشته باشد؛ ولی روح مردم ایران این است ملت ایران این است، مردم ایران این طورند، شیعیان ایران این طورند «إِلَّا الْمَوَدَّةَ الْمُسْتَقَرَّةَ فِي الْقُرْبَى»، آن وقت ما با دیگران مگر باید با دوستی رفتار کنیم؟ مگر ما در تجارت و خرید و فروش باید دوست هم باشیم؟ اینکه نیست.

پرسش: دوستی هم به معنی تبعیت است؟

پاسخ: بله آدم علاقه دارد.

پرسش: از آنها تبعیت کردیم یعنی دوستی.

پاسخ: دوستی یعنی تجارت بکنیم. ما الآن خیلی‌ها را می‌شناسیم ره‌گذریم، اصلاً دوست نیستیم. این آقا جنسی دارد میوه‌ای دارد می‌خریم و می‌رویم.

پرسش: ما تابع احکام بین‌المللی هستیم.

پاسخ: احکام بین‌المللی که غیر از دوستی است. ما قواعدی داریم برابر قواعد بین‌المللی، دین ما هم همین را گفته؛ قواعدی داریم، {أَوْفُوا بِالْعُقُودِ} [15] داریم، برابر دستورات دین ما این قواعد را اجرا می‌کنیم دوست هم نیستیم دوستی حساب دیگری دارد، دوستی را ما یکسره دادیم به این خاندان، اگر یکسره دادیم به این خاندان دیگر دوستی نداریم که بین آن حاتم‌بخشی کنیم؛ لذا در پایان سوره مبارکه «مجادله» فرمود اگر کسی - معاذ الله - بیراهه رفت مؤمن به او علاقه‌ای ندارد؛ اما نه قطع رابطه می‌کند این همه روابط با ناشناس، اصلاً او را نمی‌شناسیم این آقا میوه‌ای آورده داریم می‌خریم، کاری با او نداریم يك فرشي آورده يك میوه آورده وسیله‌ای آورده. سوار ماشین می‌خواهیم بشویم و برویم این آقا را که اصلاً نمی‌شناسیم این دوستی نیست، يك روابط بین‌المللی انسانی است که ما انجام می‌دهیم؛ اما دوستی خود را یکسره تحویل اینها دادیم. اگر این شد این می‌شود موجه کلیه، آن می‌شود سالبه کلیه. این می‌شود موجه کلیه چون «الا المودة المستقرّة في القربي»، آن می‌شود سالبه کلیه چون ما دوستی نداریم به این و آن بدهیم ما هر چه داشتیم به این خاندان دادیم، همین! آن وقت این گروه یقیناً پایانشان خیر است {رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ} است، {وَرَضُوا عَنْهُ} است، {أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ} [16] است، این می‌شود.

راه‌های چیست؟ راه‌هایش را هم قرآن کریم مشخص کرده. در شش طایفه از آیات با بیانات گوناگون این امور را مطرح کرده: یکی در مسئله بالا آمدن‌ها که {يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ} [17] در همین سوره «مجادله» مشخص شد. اول رفع می‌دهد، خدا بالا می‌برد تا کجا بالا می‌برد معلوم نیست. درباره مؤمن غیر عالم يك درجه بالا می‌برد، درباره مؤمن عالم چندین درجه {يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ} این جمله تمییز ندارد {وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ} این تمییز دارد. این جمله دوم که تمییز دارد نشانه آن است که تمییز جمله اول محذوف است و آن «درجۀ» است: «يرفع الله الذين آمنوا منكم درجۀ و الذين اوتوا العلم درجات» چند درجه بالا برد. هر رفع درجه‌ای صعود نیست آن بخشی که فرمود: {إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ} [18] طایفه ثانیه این رشته است که این حالا دیگر اوج گرفته؛ طایفه ثالثه آنها که به مقصد رسیده‌اند از آنها خبر می‌دهد، آن را در سوره مبارکه «حج» فرمود شما که قربانی می‌کنید بخشی از خون یا گوشت قربانی را به دیوار کعبه می‌مالید یا آویزان می‌کنید این برای چیست؟ {لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَ لَا دِمَآؤُهَا} [19] خون و گوشت که به خدا نمی‌رسد، این دخیل‌هایی که می‌بندید برای چیست؟ این پارچه‌هایی که می‌بندید برای چیست؟ این پارچه بستن‌ها که اثر ندارد آن دعا و نیایش کنار حرم اثر دارد، این قفل بستن و دخیل بستن و پارچه بستن این چه اثری دارد؟ آن ناله اثر دارد آن «سَلَاخَةُ الْبُكَاءِ» [20] اثر دارد. فرمود گوشت یا خون قربانی را می‌مالید به دیوار کعبه برای چیست؟ {لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَ لَا دِمَآؤُهَا وَ لَكِنْ يَنَالُهُ نَفْسُكُمْ} این نیل بالاتر از صعود است، چه اینکه صعود بالاتر از رفع است، اول رفعت است، بعد صعود است بعد نیل، نیل یعنی رسیدن، اگر تقوا به لقای الهی بار



می‌یابد پس متقی می‌رسد چون تقوا که يك صفت جدایی نیست؛ مثل دود برود بالا! اگر تقوا نائل می‌شود یعنی متقی به «لقاء الله» می‌رسد. پس این سه طایفه درجات را یکی پس از دیگری تبیین می‌کنند: اول رفعت است؛ بعد صعود است؛ قلّه اینها نیل است وقتی تقوا نائل شد متقی نائل است این به «لقاء الله» می‌رسد، به «لقاء الله» رسید دیگر خیر دنیا و آخرت است {أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ} می‌شود.

در بخش‌هایی که درجاتی را ذات اقدس الهی به خود شخص می‌دهد، همان‌طوری که در کتاب‌های حوزوی معمولاً ملاحظه فرمودید؛ مثل ملکه اجتهاد، اول حال است، بعد تجزّی است، بعد ملکه اجتهاد مطلق است این تشبیه، اول کسی که وارد حوزه می‌شود علوم حوزوی برای او حال است آن قدرت استنباط را ندارد، بعد کم کم متجزّی می‌شود، به مجتهد مطلق که با جان او پیوند برقرار می‌کند این يك مثال. ایمان هم این چنین است اول حال است، بعد تجزّی است، بعد ملکه اجتهاد مطلق است؛ بعد طوری است که با جان او عجین می‌شود؛ لذا در طایفه اولی فرمود: {إِذَا تَلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا}؛ [21] ایمان اینها زیاد می‌شود. در سوره مبارکه «انفال» فرمود حالا که ایمانش زیاد شد {لَهُمْ دَرَجَاتٌ}، [22] در سوره مبارکه «آل عمران» این «لام» را انداخت فرمود: {هُمْ دَرَجَاتٌ}، [23] نه {لَهُمْ دَرَجَاتٌ}. اگر {هُمْ دَرَجَاتٌ} و خود روح بالا رفته، دیگر این {أَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ} به معنای این نیست که يك روح جدیدی به اینها می‌دهد، بلکه همین روح را بالا می‌برد. آن وقت فرمایش سیدنا الاستاد درست است تام است و اما آیات قرآن آن را تقویت می‌کند که خود همین روح کم کم قوی می‌شود بالا می‌رود، نه اینکه يك روح دیگری به انسان داده شود این روح که قوی شد آن وقت می‌شود: {جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ} و مانند آن، خود این روح قوی می‌شود، خود این روح به ملکه اجتهاد مطلق می‌رسد، خود روح بعد از رفع، صعود می‌کند، بعد از صعود نائل می‌شود به «لقاء الله» راه پیدا می‌کند، خود همین روح کامل می‌شود آن وقت {أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ} دیگر جا برای تأمل نیست و ذات اقدس الهی آن صفات سلبی را هم مشخص کرده است. فرمود شما دوستی خود را کنترل کنید؛ در آیه 24 سوره مبارکه «توبه» که بحث آن قبلاً گذشت فرمود: {إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا}؛ شما به مالتان، به زندگیتان، به پدر و مادرتان علاقه‌مندید این يك علاقه عاطفی است که باید زندگی با آن بچرخد این عیب ندارد؛ اما همه اینها را می‌توانید در مسیر دین قرار بدهید. پسران را از آن جهت که عبد صالح است می‌توانید دوست داشته باشید، این دیگر راهبند نیست. به پدرتان از آن جهت که مربی شما بود در راه صحیح علاقه‌مند باشید؛ اما اگر نه، به اینها علاقه‌مند بود از خدا و پیغمبر و اینها بیشتر دوست داشت تهدید کرد فرمود: {فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ} این معنایش این است که این {فِي الْقُرْبَى} را مفعول واسطه گرفته برای {الْمَوَدَّة} این ظرف شده ظرف لغو؛ یعنی اهل بیت را دوست دارد پسرش را هم دوست دارد حالا هر طور باشد، فرمود این‌طور نمی‌شود. آنها اگر در مسیر نیستند نباید به آنها علاقه‌مند باشید، آن وقت تهدید هم کرده.

در جریان بیگانه‌ها هم فرمود حالا که شما مودّتان {فِي الْقُرْبَى} شد و هیچ نگرانی از این جهت ندارید مطمئن باشید که ترسی هم از حمله بیگانه نخواهید داشت؛ آیه سه سوره مبارکه «مائده» این است که {حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ} با این سه، چهار مسئله فقهی، کفار از شما ناامید می‌شوند یا این مربوط به ولایت اهل بیت است؟ این در همان آیه است صدر آیه این است که {حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْحَنِقَةُ وَ الْمَوْفُوذَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبُعُ} بعد فرمود: {الْيَوْمَ} در همین آیه، {الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ}؛ کفار ناامیدند، برای اینکه شما امامی امروز پیدا کردید بعد از جریان غدیر امیر(سلام الله علیه) امام شما شد، اینها فکر می‌کردند - معاذ الله - رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) که رحلت کرد اوضاع برچیده می‌شود. جریان غدیر که حل شد فرمود دیگر کفار ناامید شدند: {الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا} دیگر به آنها دل نبندید از آنها هراس نداشته باشید {فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ احْشَوْا الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ} و مانند آن.

در سوره مبارکه «انعام» که سیدناالاستاد به آن اشاره فرمودند آیه 122 این است: {أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَخْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ} آیه از این آیه استفاده می‌شود که این روح جدیدی است یا هر مرتبه‌ای که انسان هست نسبت به مرتبه بالاتر فاقد است. نسبت او مرده است بعد بالا می‌شود، آدم وقتی ده درجه از علم را دارد نسبت به درجه یازده جاهل است، به درجه یازدهم که رسید؛ یعنی يك درجه علمی را طی کرد بالا آمد، روح هم همین‌طور است، حیات هم همین‌طور است، ایمان هم همین‌طور است. بنابراین اینکه فرمود ما روحی می‌دهیم نه معنای آن این است که يك روح جداگانه‌ای این دارد. در روایات ما البته هست ایشان «وفاقاً للروایات» که برای مؤمن پنج روح است - چون ایشان هر چیزی را که در /المیزان/ بخواهند تفسیر کنند گوشه‌ای هم به روایات دارند با دید آنها آیه را معنا می‌کنند - این حق است؛ اما خود روایات می‌خواهد بگوید که انسان پنج‌تا روح دارد یا روح پنج درجه‌ای دارد؟ پنج واقعیت است یا يك واقعیت پنج رتبه‌ای است؟ در روایات هست که برای مؤمن «خمسة أرواح» هست؛ [24] اما آیا واقعاً پنج تا روح است یا روح پنج درجه‌ای است؟ انسان به هر حال يك واقعیت است دوتا واقعیت که نیست. به هر تقدیر فرمود اینها هستند که به فلاح الهی بار می‌یابند و اگر درباره دیگران فرمود: {أُولَئِكَ فِي الْأَذْلَلِينَ} اینجا هم می‌فرماید که {أَلَا إِنَّ جِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ}؛ اینها هستند که به فلاح رسیدند، به مقصد رسیده‌اند. فلاح را فلاح می‌گویند برای اینکه این زیر و رو کرده، احیا کرده، به مقصد رسانده خودش هم به مقصد رسیده که - ان شاء الله - امیدواریم نصیب همه بشود.

«و الحمد لله رب العالمین»

[1]. سوره فصلت، آیه 30.

[2]. سوره کافرون، آیه 6.



[3]. سورة مائده، آيه 33.

[4]. سورة بقره، آيه 279.

[5]. نهج البلاغه (للصبحي صالح)، خطبه 199.

[6]. الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص 11.

[7]. نهج البلاغه (للصبحي صالح)، خطبه 56.

[8]. الميزان في تفسير القرآن، ج 19، ص 197.

[9]. سورة حجر، آيه 29؛ سورة ص، آيه 72.

[10]. سورة بقره، آيات 63 و 93؛ سورة اعراف، آيه 171.

[11]. سورة فجر، آيات 27 و 28.

1. دو بيتي های بابا طاهر عريان، شماره 28.

[13]. اللهوف علي قتلي الطفوف (فهري)، ص 160.

3. سورة فجر، آيات 27 و 28.

[15]. سورة مائده، آيه 1.

[16]. سورة بقره، آيه 5؛ سورة آل عمران؛ آيه 104؛ سورة اعراف، آيه 157.

[17]. سورة مجادله، آيه 11.

[18]. سورة فاطر، آيه 10.

[19]. سورة حج، آيه 37.

[20]. مصباح المتهجد و سلاح المتعبد ؛ ج 1، ص 361 و ج 2، ص 850.

[21]. سورة انفال، آيه 2.

[22]. سورة انفال، آيه 4.

[23]. سورة آل عمران، آيه 163

[24]. الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص 271 و 272.

